

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال سوم - بهار و تابستان ۱۳۸۴

سبک‌شناسی نثر ظفرنامه شامی

دکتر محمد امیر مشهدی
دانشگاه سیستان و بلوچستان



چکیده

نظام‌الدین شامی آنطور که خود در آغاز کتاب خویش، یادآور شده است سعی داشته، تاریخ امیر تیمور را به زبانی ساده بنویسد تا همگان آن را درک کنند. سخن ملک الشعرا بهار نیز دال بر این است که این کتاب در کمال سادگی و دقت تحریر شده است. (بهار، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۹۱) و دیگر ادیبان معاصر نیز نظر استاد بهار را تکرار و تأیید نموده‌اند. ولی در جاهای مختلف کتاب ظفرنامه شامی، نشانه‌هایی از نثر فنی را مشاهده می‌کنیم. به طوری که نمی‌توانیم ادعا کنیم این اثر، نثر کاملاً یک دست و ساده‌ای دارد. بویژه که آثار تقلید از نثر فنی همچون: ترجمه کليلة و دمنه، مرزبان نامه، نقشه المصذور، تاریخ جهانگشای جوینی در این کتاب آشکار است.

واژگان کلیدی: نثر، سبک، ساده، فنی، بینابین، ظفرنامه شامی

مقدمه

در این دوره که دوره مورد بحث ماست، از اوایل قرن هشتم، چند نویسنده و مورخ پاکیزه نویس، چون خواجه رشیدالدین فضل الله و حمدالله مستوفی و بناکتی و شبانکاره ظهور کردند و نثر فارسی را از تصنعات و تکلفات به سادگی و سهولت سوق دادند، اما از همین هنگام هم ضعف ادبی و سستی و فتور و عدم اعتنا به اصلاح و علاج نثر پدیدار شد، بسیاری از لغات زیبای فارسی از یاد رفت و معنی حقیقی اغلب افعال فراموش گشت. (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۳۸۲)

از کتب تاریخی معروف دوره تیموری ظفرنامه، از نظام الدین شامی است. این کتاب در کمال سادگی و دقت تحریر شده است چرا که وی معتقد است که با شیوه سخن آرایبی و نقش پیرایی و به کار بردن تشبیه و استعاره در ضمن کلام « مقصود در میان فوت می شود » و همگان را نیروی درک معانی چنان سخنی نیست و در آغاز کتاب ظفرنامه قسمتی از این را ضمن نقل قول از تیمور گورکان و باقی را از قول خود بدین گونه می آورد:

« ... به شرطی که از حلیه تصلف و پیرایه تصلف مصون و محروس باشد و از شیوه سخن آرایبی و نقش پیرایی مخفی و محفوظ ماند، چه کتبی که بر آن منوال پرداخته اند و به شیوه تشبیه و استعارات آراسته، مقصود در میان فوت می شود و اگر یک کس که از نصاب سخن نصیبی دارد معانی آنها فهم می کند ده دیگر بلکه صد دیگر از درک مقاصد آن عاجزند و لهذا نفع آن عام و فایده آن تمام نیست » (شامی، ۱۹۳۷: ۱۱)

نظر شامی را می توان نشانه دل زدگی نویسندگان پایان قرن هشتم و آغاز قرن نهم از زیاده روی های نویسندگان پیش از آنان در استفاده از صنایع و دیگر آرایشهای کلام دانست، و این نظر تقریباً تا پایان این عهد همچنان بقوت خود باقی بود، منتهی نفوذ زبان عربی و همچنین لغات ترکی و مغولی در زبان فارسی به پایه ای رسیده بود که دیگر حفظ سادگی انشاء و سلامت زبان اصیل فارسی حتی در آثار ساده آن زمان هم میسر نمی نمود.

جلوه‌های نثر فنی در ظفرنامه شامی

نویسنده ظفرنامه، نظام الدین شامی، با آنکه در بیشتر بخشهای کتاب خویش به رعایت اصل سادگی، وفادار بوده، گاهی سادگی را فراموش می‌کند و به شیوه نثر فنی می‌پردازد، به طوری که ویژگیهای نثر فنی از جمله:

- ۱- ترجیح وصف بر خبر
- ۲- اطناب
- ۳- بسیاری واژه‌های عربی
- ۴- واژه‌های ترکی و مغولی
- ۵- تضمین و اقتباس آیات و غیره
- ۶- دو ویژگی دستوری
- ۷- به کار بردن فنون بیانی و بدیعی
- ۸- درج و تضمین اشعار و امثله
- ۹- تأثیر پذیری از کلیله و دمنه و دیگر کتابهای نثر فنی (خطیبی، ۱۳۶۶: ۱۳۹ / شمیسا، ۱۳۸۲: ۷۷ و ۷۶)

و ... در جای جای اثر او مشاهده می‌شود. در ادامه مثالها و نمونه‌هایی ذکر می‌شود که نظام الدین شامی از نثر ساده به نثر فنی روی آورده تا بدین روش خواننده تاریخ خود را از مطالعه پیاپی جنگها و خونریزی‌ها خسته نکرده باشد و در اثر خویش تنوع و تازگی بکار بندد.

ترجیح وصف بر خبر

یکی از ویژگیهای نثر فنی این است که نویسنده گاهی گزارش خبر و واقعه‌ای را که به نوشتن آن می‌پردازد به فراموشی می‌سپارد و منتظر بهانه‌ای است تا بتواند مرکب خیال و اندیشه خود را به جولان بیاورد بنابراین برای آن که بهانه لازم را به دست آورد به توصیفات می‌پردازد که عدم آنها خللی هم به اصل گزارش خبر، وارد نمی‌سازد.

نمونه‌هایی از ظفرنامه :**توصیف باغ:**

« ... کوشکی به تکلف عالی و ایوانی مؤسس بر بنیان مجد و معالی بنیاد نهادند و حوالی آن باغ و بستان پراستند چون جنان جان فزای و چون ارم دلگشای، درختان سیب و نارش از آبی آب دندان انگیخته و شاخه‌های پر بارش از گیسهای شکوفه بر فرق بنفشه و گل مشک و عنبر بیخته. (ص ۱۶۷ / ۱۷)

توصیف دختر امیر صاحب قران

« امیر صاحب قران را در پس پرده عصمت دختری بود در صورت بی نظیر و در سیرت بی‌شبه و عدیل دایه عصمتش از پستان عفت شیر داده و مادر روزگار مثل او در نظافت و طهارت نزاده، سپهر با هزار دیده در جمال او نگران و مهر از دل گرمی همواره بر سر او لرزان »
(ص ۸۵ / ۲۴)

توصیف مجلس بزم

« ... در آنجا مجلس بزمی تازه آراستند و لدان و غلمان، کاسات راح ریحانی «بأکواب و آباریق و کأس من معین» را پر گردانیدند و مطفیان مجلس، حوالی بزم را «بفاکبه ممّا یتخیرون» بیاراستند و خوان سالاران، مواید «و لحم طیر ممّا یشتهون» بگسترانیدند. اکناف مجلس به حورا چهرگان «و خور عین کأمثال اللولوء المکنون» مشحون و نعم و تکلفات دیگر از حد و عدّ بیرون

نگارینان زیبا قدّ سرو آسای مه پیکر دل آریان رعنا شکل مه سیمای جان پرور در مقام غنچ و دلال، جام مالامال می گردانیدند و در آن ریاض خلد آیین نغمات «نحن الناعمات» می سراییدند. (ص ۲۶۱ / ۲۱ و ۲۲)

توصیف اسب

« .. و اسپ خنگ او غلان نام که در سبک خیزی بر باد، سبق بردی و در تیز تکی از آب آتش انگیختی،

سبق برده از آهوان در شتاب به تیزی چو آتش به نومی چو آب
(ص ۷۶ / ۲۶)

توصیف فرا رسیدن شب

« .. چون شب پردهٔ ظلام بر عالم کشید و مواکب کواکب از میمنه و میسرهٔ مشارق و مغارب روی نمودند و رو میان روز از قرائتار شب روی به گریزگاه افول نهادند ... » (ص ۲۵۴ / ۱۴)

توصیف آمدن روز

« ... تا تباشیر صبح دولت از افق سعادت خود طالع دید و چون صبح صادق بدمید و سلطان مهر بر سریر سپهر لاجوردی نشست و حشر کواکب را منهزم گردانید ... » (ص ۲۱/۲۵۴)

گاهی همچون نویسندگان نثر فنی گزارش خبر را فراموش نموده و به بازتاب باورها، احساسات و عواطف خویش می پردازد چنانکه مرگ فردی را بهانه قرار داده تا به شکایت از روزگار پردازد و اعتراض گونه ای به مرگ و فنا داشته باشد:

اطناب با بیان احساسات و عواطف و اعتراض و بی وفایی دنیاو...**ذکر وفات بیلدروم با یزید**

«... آری کار دنیا همین است و فرجام روزگار دولت چنین، که را بر سر آسمان رفعت رسانیدند که نه در آخر بر خاک خسارش خوابانیدند و که را ذروهٔ دولت، متکا ساختند که به عاقبت از شاهق رفعتش به حضيض ضعف انداختند هر چاشتی را شامی است و هر آغازی را انجامی. عاقل چون به دیدهٔ اعتبار در این امور نگرد محبت این عجزور رعنا را بر دل مستولی بگرداند و دل، بر عهد بی ثبات این عروس بی وفا نهد که هر شب با یکی دست در آغوش دارد و هر روز، حلقهٔ مهر دیگری در گوش.»

دل برین گنبد گردنده مننه کاین دولاب آسپایی است که بر خون عزیزان گردد»

(ص ۲۷۱)

«ذکر واقعهٔ امیر زادهٔ مغفور امیرزاده محمد سلطان بر عاقلان هوشمند و کاملان خرد پرور از آفتاب، روشن ترست و از اولیات ظاهرتر که دنیا محل فنا و زوال و مرکز دوایر رحلت و انتقال است. صفو او بی کدورت میسر نیست و حلاوت او بی مرارت مقدر نه. که را در چمن روزگار گلی بر شاخسار مراد شکفت که بازش هزار خار ضرار در پای نخلید و کدام صاحب سرور در بزم کامرانی، نوشی از صفای عیش در کشید که باز در عقبش زهره‌لاهل نچشید.»

کدام عیش که آن را زمانه تیره نکرد کدام روز که آن را فلک به شب نرساند»
(ص ۲۷۲)

همانند سطور فوق است ذکر واقعه‌ی امیر زاده عمر شیخ بهادر ... در صفحات ۸ - ۱۴۷ و در صفحه ۱۳۵ نیز شکایت از روزگار وجود دارد. و در صفحه ۱۱۱ نیز از نا پایداری زندگی و دنیا شکایت دارد و در صفحه ۸۶ هم اعتراض به مرگ و فنا پذیری دنیا را می بینیم. و در صفحه ۷۳ هم اعتراض به مرگ و فنا پذیری دنیا آمده است.
اطناب با بکارگیری جناس، تناسب، ازدواج و ...

«..... و چند روز در آن منزل با عشرت و نشاط اشتغال فرمود و با شهزادگان گردون احترام و آغایان زهره احتشام و امرای کیخسرو فرّ و بانویان زلیخا منظر در صبح و رواح به جهت استرواح رُوح به شُرَب راح ، التفات فرمود چنگیان خوش آواز و بربط نوازان پرده ساز و ساقیان ماه روی و کنیزان مشک‌موی، زانو زده کاسه‌می گردانیدند و ...» (ص ۲۶۱ س ۱۲ تا ۱۵)

اطناب با بکارگیری تشبیه، تناسب، ازدواج، سجع و جناس و

«... و چون خورشید دولت از افق طالع شد و گل سعادت از گلشن اقبال شکفته گشت خواستند که رأی جهان آرای از کلفت رزم به نزهت سرای بزم خرامد و خاطر عاطر را انشراحی روی نماید. مجالس بزم پادشاهانه آراستند و به نغمات مطربان خوش الحان و لطایف کلمات ندیمان بذله گوی نکته دان، ریاض عشرت را تازگی بخشیدند و اطناب سراپرده عیش و کامرانی باز کشیدند و برسا‌های خسروانی در مقام نهانی مضمون این ابیات می سراییدند ...» (ص ۱۹۲ س ۴ تا ۹)

اطناب با جمله های مترادف

«... و چون به رأی روشن و عقل کامل می دانست که هر اجتماعی را افتراقی بر اثر است و هر اتصالی را انقطاعی متعاقب و» (ص ۳۶)

«... بنیاد محبت را استحکام داده، اساس موافقت را به عهد و پیمان مؤکد گردانیم.» (ص ۴۳)

«... اعزازی هر چه تمامتر و اکرامی هر چه وافرتر» (ص ۶۸).

«... و صافان از وصف آن قاصر مانند و فصحا به عبارات مختلف از بیان بعضی از آن عاجز

باشند.» (ص ۶۸)

برخی واژه‌های مترادف و معطوف

مال و منال (ص ۱۶۱) مباح و هدر (۲۰۲) میرات و صدقات (۹۱) متابعت و مطاوعت (۲۰۳) متزلزل و مضطرب (۵۱، ۳۶) متضاعف و متزاید (۱۸۱) متفرّق و پریشان (۱۳۴) متفرّق و منهزم (۱۳۴) متّفق و یکدل (۵۱) محبوس و مخذول (۱۰۵) مخالف و محاربت (۶۷) مخذول و مردود (۱۱۴) مراحل و منازل (۱۶۶). مردانگی و رجولیت (۹۴) مردانگی و مردی (۷۲) مردی و دلیری و بهادری (۵۵) مردی و مردانگی (۵۱) مرضیّ و مشکور (۲۱۱) مزید عاطفت و تربیت مخصوص (۱۷۷) مزید قوّت و وفور دلآوری (۱۳۹) مساکن و مواضع (۱۸۴) مساهله و مسامحه (۲۶۵) مُسَخَّر و مُنْقَاد (۲۲۰) مَسْرَت و ابْتِهَاج (۱۵۷) مَسْرَت و بهجت (۱۱۷) مُسَلِّم و معاف (۱۷۹) مشهور و معروف (۱۴۰) مصیبت دلدوز و بلیت جگر سوز (۱۵۳) مصیبت هایل و داهیة عظمی (۸۶) مطاعت و انقیاد (۱۵۲، ۱۷۹، ۲۱۵ و...) مطاعت و ایلی (۷۱) مطاوعت و عبودیت (۱۵۲) مطیع و مُسَخَّر (۱۳۰) مطیع و منقاد (۴۸، ۱۵۷، ۲۱۵ و...) مظفر و فیروز (۲۱۷) مظفر و منصور (۶۷، ۹۳، ۲۱۱) معاضدت و مساعدت (۲۶۷) معزّز و مکرم (۸۲) معزّز و مُکَرَّم و خوشدل (۱۶۵) معاشرت و موافقت (۷۸) مفتخر و منور (۵۲) مفتوح و مُسَخَّر (۲۰۳) مقابله و مجادله (۲۵۴) مقاومت و محاربت (۲۱۸) مقهور و مخذول (۱۵۷) مقهور و مغلوب (۴۳) مُقَيَّد و مأخوذ (۹۷) مکتوب و پیغام (۲۱۸) مکرمت و احسان (۶۳) مُکَرَّم و مُعَزَّز (۱۷۳) مکر و حیل (۹۷) مکر و خدیعت (۶۳) مکر و غدر (۶۲) مکنت و وسع (۲۰۴) ملامت و عقوبت (۲۰۵) ملجأ و ملاذ (۱۴۸) منکوب و مخذول (۵۵) منکوب و مغلوب (۱۷۶) منهزم و پراکنده (۵۲) مؤاخذ و معاقب (۱۶۴) مهالک و مخاوف (۱۱۹) و...

بسیاری واژه‌های عربی

یکی دیگر از ویژگی‌های نثر فنی استفاده از واژه‌های عربی است. که جهت اختصار فقط برخی جمعهای مکسر، مطابقت دادن موصوف و صفت یا مضاف و مضاف الیه و برخی مصدر عربی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

الف - برخی جمعهای مکسر

آثار (۸) آحاد (۲۰۰) آفاق (۶۱) آبرار (۶) أبنا (۸۹) أتباع (۸) أثقال (۱۲۹) أجناد (۱۷۶) (آجناس (۱) أَحفاد (۹) أَحکام (۹) أَخيار (۶) أرجا (۲۵۰ ، ۲۵۱) ازمه (۷) أشربه (۷) أشیاع (۹) أصاغر (۱۳۵) أصهار (۶) أطناب (۱۹۲) أطلال (۱۸۴) أعدا (۵۵) أعطاف (۱۰۱) أعلام (۱۰) أعنه (۷) أعیان (۲۳۶) أغلال (۲۰۵) أغوار (۲۴۲) أفعال (۸) أقران (۶) أقطار (۵) ... أقوال (۸) ، ۱۲ و... آکابر (۱۵) أکناف (۱۷۰) ألحان (۱۹۲) أمانی (۱۲۹) أمصار (۵) انام (۱۹۳) أنجاد (۲۴۲) أوتار (۲۵۷) أوداج (۲۶۸) أولاد (۹) آیادی (۲۸۷) و...

ب - مطابقت دادن موصوف و صفت یا مضاف و مضاف الیه

ابواب عواطف (۲۱۰) اغذیه لطیفه (۷) امرای عظام (... ۱۵۲ ، ۱۶۱ ، ۱۷۶ ...) اوامر عالییه (۲۹۳) جراید جرایم (۱۷۱) خزانه معموره (۲۴۳) دعوات صالحه (۲۰۹) دولت قاهره (۲۳۳) ریح عواصف (۱۹۱) زحمات غزوات (۱۹۸) سلاطین ماضیه (۲۰۲) عساكر منصوره (... ۲۱۹ ، ۲۳۳ ، ۲۴۲ و...) عظمای سلاطین (۲۸۶) غریب آجناس (۱۶۹) غریب قضایا (۲۱۵) قضیه هایله (۱۴) قهارمه خواتین (۲۸۶) مراسم عالییه (۲۵۲) مساعی جمیله (۱۵۱) مسامع شریفه (... ۱۹۳ ، ۲۱۲ ، ۲۱۷) معظمت انهار (۱۸۲) مواقف معارک (۲۵۴) میامن آنفاس (۲۰۹) نفایس أموال (۱۶۹ ، ۲۰۱) نفایس جواهر (۱۷۲) وزرای عظام (۱۸۳) وظایف خدمات (۲۰۸) و

ج - برخی مصدرهای عربی

ابتهاج (۱۵۷) ابتهال (۴۹) اجتبا (۵) احترام (۲۶۱) احتشام (۲۵۲، ۲۶۱) احصا (۲۵۴) ادبار (۸۴) اذخار (۲۷۸) اذلال (۱۰۰) استبعاد (۱۷۰) استرواح (۲۶۱) استصواب (۱۶) استعجال (۱۶) استفسار (۸۴) استکانت (۸۴) استماع (۴) استمالت (۳۶) استیفا (۵۱) استیصال (۶۹) استیلا (۱۹) اشتغال (۲۶۱) اصطبار (۲۵۴ ، ۲۷۳) اصطناع (۱۹۰) اعانت (۱۶۵) اعتدال (۷۱) اعتذار (۱۳۰) اعتضاد (۸۱) اعزاز (۴۲) اغوا (۷۸) التجا (۲۰) التفات (۲۶۱) امثال (۱۰) امعان (۱۶۳) انابت (۱۲۸) انتعاش (۷۸) انتفاع (۱۸۰) انتما (۲۹۴) انزعاج (۸۶) انشراح (۳۳ ، ۱۹۲) انقیاد (۱۰ ، ۱۸ ، ۱۹ و...) انهزام (۳۹) ایذا (۳۶) تبجیل (۵۴) تبویب (۱۱) تجرع (۸۶) تحاشی (۲۸۸) تحریص (۳۷) تدارک (۱۰۴) تدمیر (۱۶۳) ترحیب (۱۱۱) ترغیب (۲۳۰) ترفیه (۱۱) ترهیب

(۲۰۵) تسخیر (۱۱) تسویل (۱۰۴، ۱۸۴) تصادم (۲۶۳) تصاعد (۳۱) تصلف (۱۱) تطاول (۱۳۵) تعلل (۴۶) تغیر (۱) تفخیم (۹) تفریغ (۲۴۷) تفویض (۱۴) تقریر (۱۸) تقصی (۱۱) تکاسل (۱۰۴) تمرّد (۲۵۳) تمسک (۲۶۶) تمشیت (۷) تمهید (۱۱) تنسیق (۱۱) تنغیص (۲۱۴) تنقیح (۱۱) توقیر (۱۴) توفیع (۳۴) تهاون (۱۵) تهلیل (۱۹۹) و....

برخی واژه های ترکی و مغولی

یکی از ویژگیهای نثر فنی، وجود واژه های ترکی و مغولی است که بویژه در نثرهای فنی تاریخی مشاهده می شود:

آغا (ص ۲۰، ۲۷، ۳۲ و...) آغاوینی (۲۳) اوجاور (۲۳، ۲۱۸) اودییل (۶۸) اوروغ (۱۰، ۱۱، ۱۲ و...) اولجای (۵۳، ۶۳، ۷۰ و...) اولجا میشی (۱۴۰) اولوس (۲۱۳) اولوم (۵۳) ایرختای (۲۳۳) ایل (۱۵، ۱۶، ۱۸ و...) ایلچی (۱۶، ۱۸، ۳۸، و...) ایلغار (۵۳، ۶۶، ۶۷ و...) ایلغا میشی (۴۱) بارس ییل (۶۸، ۹۸) باشلامیسی (۱۲۳، ۲۷۶) براونغار (۸۴، ۱۱۴، ۱۲۷ و...) برغو (۴۸، ۸۳، ۸۴ و...) بگتر (۱۳۳) بهادر (۴۸، ۴۹ و...) بهادری (۲۸ و...) بیلاک (۸۰، ۱۴۷ و...) پیچین ییل (۱۲۶) تاوشقان ییل (۶۹) ترخان (۱۲۳، ۱۲۵) تغار (۱۲۷، ۱۲۹ و...) تنسوقات (۶۸، ۸۹، ۱۷۱ و...) تواجیان (۱۹۶، ۲۱۱) توره (۱۴۷، ۱۸۸) توغ (۱۹، ۳۰، ۷۰ و...) تومان (۱۸، ۳۰، ۹۷ و...) تومغا (۲۰) تیکامیسی (۱۹، ۲۶ و...) جانقی (۱۵، ۳۵، ۱۱۸ و...) جاونغار (۸۴، ۹۳، ۱۲۷ و...) جیهه (۴۵، ۵۴، ۶۶ و...) چاپخون (۲۳۱) چپر (۲۰۳، ۲۰۴، ۲۸۳) چرکه (۱۹۹) چریک (۳۸) خانیم (۹۵، ۱۲۶، ۱۳۶ و...) خواتین (۲۰، ۴۰، ۷۰ و...) داروغه (۱۷۱) دوقوز (۵۴، ۷۰، ۸۹ و...) سیچقان ییل (۱۶۲) سیورغال (۷۷، ۸۹، ۹۵ و...) شونقار (۱۱۸) طغرا (۲۹۳) طغرل (۲۹۴) طوی (۱۷، ۲۷، ۴۲ و...) غلتاق (۱۷۰) قاوچینان (۱۹۴) قچرچی (۱۶، ۲۰، ۷۶ و...) قرابغرا (۲۸۱) قراتتار (۲۵۴) قراول (۲۲، ۲۳، ۲۴ و...) قمچی (۱۳۴) قوریلنتای (۶۲، ۸۱، ۱۱۱ و...) قوشون (۲۵، ۲۸، ۳۰ و...) قول (۱۶، ۲۵، ۲۶ و...) قیتول (۴۰) قیشلاق (۴۸، ۸۵، ۲۱۰ و...) قیشلامشی (۱۷۰) کپکی (۱۴۵) کوتل (۴۰، ۵۳، ۱۳۳) کوران (۷۲) کورکا (۹۶، ۱۲۲، ۱۲۷ و...) کیچکا (۱۵۹) لاجین (۲۹۴) لوییل (۷۱) منقلا (۱۶، ۱۷، ۱۸ و...) موچلکا (۹۵، ۱۳۴) موزه (۲۴) نرگه (۱۴۴) نکاول (۴۲، ۵۵، ۹۶ و...) نوینان (۱۵، ۱۹، ۲۷ و...) هراول

۲۸، ۱۳۳) یارغو (۳۳، ۶۷، ۱۰۷) یاساق (۹، ۱۰، ۵۴ و...) یاساقیان (۲۹۱) یاساق رسانیدن (۱۷، ۱۹، ۲۷ و...) یاسامیشی (۶۹، ۷۲، ۱۴۴ و...) یاغی (۳۳، ۳۵، ۳۷ و...) یایلاق (۷۱) یرلیغ (۱۸، ۲۵، ۴۹ و...) یساووریان (۳۵) یساول (۱۲۰، ۱۳۳) یورت (۱۱، ۸۵، ۱۱۶ و...) یورتچیان (۲۳۱) یورش (۲۴۳) یوسون (۱۰، ۵۸) و ...

تضمین و اقتباس آیات قرآنی

از آیات قرآن به روشهای گوناگون بهره گرفته که به عنوان شاهد فقط جملات کوتاه و آن بخشی که آیات به صورت مضاف الیه و صفت بکار گرفته شده ذکر می شود:

«... و نوید «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» به گوش همگان رسید و زبان روزگار بر تار اوتار «أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» ... عاقبت زبان روزگار بر عساکر آن بلاد و دیار آیت «غَلَبَتِ الرَّومُ» بر خواند» (ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

«بغداد صفت «جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا» گرفته بود.» (ص ۲۴۵)

«... و از جام «اللَّهُ لَطِيفٌ بَعْبَادِهِ» شریتی نوشید.» (ص ۲۰۹)

... و چون ماه رحمت شعار مغفرت دثار رمضان که «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» صفت کمال اوست نزول اجلال فرمود و منشیان احکام الهی طغرای ماه نو بر منشور سبز فام آسمان کشیده، فرمان «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» بر خاص و عام خواندند. (ص ۲۹۳)

تدبیر با تقدیر باز نخواند و اجل مقدر، گریبان گیر گشته، بیماری مستولی شد و عرض مرض غالب گشت و قوت ساقط شده، انفاس محدود سپری شد و روزگار مهلت، به انجام رسید. متقاضی ودیعه روح، منشور «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» برخواند و محاسب «وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» محاسبه عمرش را بفذلک انتها رسانید.

اگر صد بمانی و گر صد هزار به مرگ اندر آید سرانجام کار

(ص ۲۷۱)

دو ویژگی دستوری

الف-گاهی میان نهاد و فعل، فاصله طولانی افتاده است و ترکیبات وصفی و جملات توصیفی، قیده‌های مختلف در این مورد، نقش به سزایی دارند.

البته از نظر بدیعی و بلاغی، تناسبات و تشبیهات و سجعها و اغراقها را نیز نمی‌توان نادیده گرفت.

« و به نفس مبارک، روز پنج‌شنبه ناسع ماه مذکور با خواتین زهره رفعت و جواری مشتری طلعت و شهزادگان ماه پیکر و امرای ثوابت لشکر و وزرای عطارد شعار و سپاهیان مریخ اقتدار و اسپان صرصر حملت و سگان شرّ صولت و یوزان پلنگ نهضت و فیلان کوه هنجار و بازان عتقا شکار در ملابس ابهت و کامکاری و جلابیب عظمت و شهریاری با لشکری که کوه از شکوه آن پشت نمودی و زمین از سمّ نعل ستورشان به صفایح حدید، مفروش بودی در خوبترین ساعتی به مبارکی سوار شده، روانه گشت.» (ص ۲۹۴)

ب- آوردن جمع‌های پیایی

از ویژگی‌های نثر فنی و متکلف است و در نثر مرسل و روان با این شدت و میزان در هیچ دوره‌ای مشاهده نمی‌شود ولی در کتاب ظفرنامه، بارها به چشم می‌خورد، برای مثال در چند سطر زیر ۳۵ جمع که بیشتر آنها نیز مکسر است وجود دارد:

« و داد عشرت و کامرانی دادند و از اطراف ممالک توران و ایران از ترک و تاجیک و عرب و عجم، اشراف طوایف از سادات و علما و مشایخ و قضاة و ائمه و مفتیان و صواحب و صدور و اعیان در آن مقام جمع بودند و چون از قضایای ملکی فارغ شدی و امرای نامدار و وزرای کامگار از عرض مهمّات و ضبط مهمّات ... امور ملکی ... فضیلت اشراف و علمای اطراف ... و به مباحثات شریفه و القای مسائل شرعیه و بحث در لطایف علوم و فحص از حقایق اشیا مجلس آراستندی و حریفان بزم روحانی را بر خوان حقایق، غذای معارف دادندی و اشربه دقایق علوم نوشاندندی ...» (ص ۲۹۲)

به کار بردن صنایع فنون بیانی و بدیعی

- تشبیهات

در این بخش فقط تشبیهات بلیغ و اضافی که بهترین و موجزترین نوع تشبیه هستند آورده می‌شود:

« ... نهال علم و شریعت در زمان خلافتش برومند و باردار و هلال دین و ملت بر

آسمان جلالتش با رونق و اشتهار.» (ص ۶)

« .. پاکیزه‌گوهری که از صیرفیان زمان جواهر کلمات نبوی را جزا و قیمت نشناخته .. » (ص ۶)
 « ... بستان سرای زمین که أخرَجَ منها ماءها و مرعاها ... » (ص ۴)
 « ... خود را از دریای بلا به ساحل نجات رسانیدند. » (ص ۱۰)
 « ... آفتاب خدایی او در هر ذره‌ای از ذرات موجودات تابنده است. » (ص ۱)
 « ... تا غبار وحشت از آیینۀ مصادقت برخیزد و عروس آمال و امانی درو چهره گشاید . »
 (ص ۲۶۵)

« ... و پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله در بازار قهر و غضب به یک نرخ بکار رفتند باد
بی نیازی و زیدن گرفت و کشتی اعمار را در دریای هلاک و وبال غوطه داد و تند باد قهر، برگ
 و بار وجود ایشان را بر خاک خسار انداخت ... » (ص ۲۴۱)
 « ... عاقبه الامر، گل فتح از غنچه اسلام به باد ظفر شکفته شد و شاخ امانی بر جویبار
کامرانی سبز و شاداب گشت. » (ص ۲۱۵)
 « ... بر رأی عاقلان کامل پوشیده نماند که چون ارادت باری عز و علا، به بودن کاری از
کارها تعلق گیرد ... جوهری قضا، گوهر گرانمایه عقل را از خزانه دماغ عاقلان باز ستاند و آیینۀ
رأی روشن خردمندان را به غبار فکرای پریشان تیره گرداند ... » (ص ۲۲۱)
 « ... به تیغ آبگون از ابر سیاه، خون چکانیدند و به داس خنجر سر گبران از تن درودند و
نهال عمر دشمن، از چمن زندگانی برکشیدند. » (ص ۱۹۹)
 « ... لشکر قلعه چون ماهی در آب و مرغ نیم بسمل در اضطراب افتادند و بسیاری از ایشان
 به قتل آمدند و سیل بلا، بالا گرفت و کشتی حیل در گرداب فنا افتاد » (ص ۱۷۸)
 « ... چون نهال وجود یوسف صوفی به تند باد اجل از پای در افتاد و کلاه هوا و هوس از
سر پندار بنهاد، حصار را مسخر کرده غار تیدند. » (ص ۸۱)

استعاره مصرّحه

« ... آری دنیای ناپایدار غدار را عادت این است و چرخ ستمکار دل آزار را شیوه چنین،
نوشی به که داد که هزار نیشش در عقب نبود و گلی بر شاخسار امید که بشکفت که هزار خار
جگر خوارش دل نخراشید.

این سرایی است که البته خلل خواهد کرد / خنک آن قوم که در بند سرای دگرند «
(ص ۷۳)

استعارهٔ مکنیه

«... دولجین را پشت استظهار قوی گشت و دست امید به دامن آرزو پیوست.» (ص ۱۸۳)
مجاز
«... کاسهٔ او طعمهٔ مار و مور شد.» (مجاز به علاقهٔ حال و محل) (ص ۱۳۵)
«... خانهٔ خود را به طرف سمرقند روان کرد و خود سوار شده مستقبل امیر حسین شد.»
(ظرف و مظروف) (ص ۳۱)

کنایات

«... و عاقبت آن پشیمانی بود خود را خواب خرگوش مدهید» (ص ۲۲۴)
«... آنگاه فرزندان دل‌بند او آن گوشوارگان عرش برین و جگر گوشگان حضرت رسول (ص)
...» (ص ۷)
«... دیو فریبنده، بیضهٔ نخوت در دماغ او نهاد تا به قوت و شوکت خود، مغرور شده ... و
پای ازاندازهٔ گلیم قدر خود بیرون نهاد و با چنین حضرتی که سلاطین نامدار و اعظام ملوک
رفعت شعار به نسبت با او عبدهٔ و خادمهٔ می نویسند ...» (ص ۲۴۸)
«... و اگر و العیاذ بالله روزی حریف دولت را باز پای به سنگ در آید ...» (ص ۷۸)
واج آرایی (حرف زا)
«... بنیان بقایش به زلازل فنا و زوال مزلزل باد.» (ص ۸۶)

صدای [آ] و حرف [ر]

((... ائمهٔ اقطار و جماهیر مهاجر و مفاخر انصار باد...))

جناس نام

اکنون چون سلطان غیرت داد انتقام خود داد ... (ص ۲۷۸ س ۱۱)

« ... راستی را صدور این مکارم ذکر صدارت حاتم را از صدر دیوان حاتم طی کرد. » (ص ۲۹۵)

« ... و آن بر و بوم را به خون بوم صفتان گرج و افرنج چون منقار طوطی، سرخ گردانید. » (ص ۲۵۸)

جناس اشتقاق

« ... رئیس و مرؤوس و مالک و مملوک هر دو به داوری به حضرت مالک الملوک رفتند. » (ص ۱۴۸)

« ... مشاهده چهره مطلوب بی تکلف زحمت طلب ممکن نگردد. » (ص ۱۸۷)

« ... بنیان بقایش به زلازل فنا و زوال مززل باد. » (ص ۸۶)

« ... راستی را صدور این مکارم ذکر صدارت حاتم را از صدر دیوان حاتم طی کرد. » (ص ۲۹۵)

جناس شبه اشتقاق

« ... اما چون سعادت مساعد نبود و ... » (ص ۱۰۸)

« ... و در مقام کشش و کوشش جدّ و جهد خویش مبذول فرمود. » (ص ۱۴۱)

جناس زاید

« ... آن تخت به تخته تابوت بدل شد. » (ص ۱۱۱)

« ... فواید عواید این احدوئه بر محاسن معن زایده زاید آمد. » (ص ۲۹۵)

« ... داد از بیداد این چرخ ستمگار ... » (ص ۸۶)

جناس ناقص

« ... اگر می خواهی که از مخلب عقاب عقاب ما باز رهی ... » (ص ۲۷۹)

« ... معجز قرآنی و کرامت امیر صاحب قرآنی معلوم شد. » (ص ۱۸۹)

جناس مرکب

« ... به شومی سه عادت، سر رشته سعادت از دست گذاشتم. » (ص ۱۱۲)

جناس مضارع

به قوت رای و معاونت تدبیر دشمنان را تسخیر بل تدمیر کرد. (ص ۱۶۳ س ۲۸)

و چون ستارگان آسمان بسیار همه محمود عاقبت اما برآستان او ایاز وار روی بدان دیار نهاد.

(ص ۱۷۱ س ۶ و ۷)

رایات همایون مُطَرَّرَ به آیات فتح و ظفر، روز یکشنبه ... نزول فرمود. (ص ۱۷۸ س

(۲۷

ازدواج

و در خاطر عاطر و ضمیر منیر آن بود که چون از قضایای مملکت روم فراغی کلی

حاصل شود...

(ص ۲۷۱ س ۵ و ۶)

و درین کَرَّت برجنگ، جازم و عازم است. (ص ۱۵۹ س ۸)

موازنه و ترصیع

..... آیتی بود از آیات تأیید الهی و نمودار امداد فضل نامتناهی ...

(ص ۱۹۸ س ۱۵ و ۱۶)

طرد و عکس

« ... عاقل بدین مزخرفات مموه و مموهات مزخرف فریفته نشود. » (ص ۱۴۸)

« ... برق تیغش چون تیغ برق کشور گشای است و آفتاب رایش چون رای آفتاب عالم

آرای .. »

(ص ۲۴۴)

تضاد

« ... آن بانوی عظمی از عالم فانی به جهان باقی رحلت کرده بود. » (ص ۳۶)

« ... و چون به رأی روشن و عقل کامل می دانست که هر اجتماعی را افتراقی است بر اثر

و هر اتصالی را انقطاعی متعاقب ... » (ص ۳۶)

« ... چاشنگاه در آب رانده شامگاه به سلامت بیرون آمدند. » (ص ۴۲)

« اسپه که در تیز تکی از آب آتش انگیختی » (ص ۷۶)

« ... خیر و شرّیر و صالح و طالح و نیک و بد و مومن و کافر و برّ و فاجر همه از او به

نصیبی که فراخور حال هر یک باشد رسند. » (ص ۸)

« ... قهرش با لطف ممزوج و نیش با نوش هم عنان و حلمش با غضب هم میدان. »

(ص ۹)

مراعات نظیر (تناسب)

«...امیرزاده جهانیان نور حدیقه سعادت، گلبرگ چمن اقبال، نوباوۀ بوستان زندگانی... »

(ص ۱۴۴)

« ... درخت بی نشانند کی برآید و باغ بی باغبان چگونه به بر آید. » (ص ۴)

« ... قصرها بی عمل بنا و استاد و استعمال سنگ و پولاد چگونه مرتفع گردد. » (ص ۴)

« روز ششم مهرة لعب امیدشان مششدر شد و صدای نفیرشان در طاسک کرۀ اثیر افتاد »

(ص ۲۵۰)

تنسيق الصفات

« ... او بزرگی نیک محضر مصلح خیرخواه کریم بود. » (ص ۱۴۵)

« ... روین تنی کریم نفس جوان بخت و تهمتنی لایق افسر و تخت ... » (ص ۱۴۷)

سیاقه الاعداد

جوانان نیزه دار، به زور بازوی مردی هر پنج را به پنجه قهر از شش جهت هفت

اندامشان از هم جدا کردند. (ص ۱۴۱ س ۲۷ و ۲۸)

ایهام تناسب

امیر صاحب قران فرمود جان بخشی و جرم بخشایی صفتی محمود و خلقی ممدوح است.

(ص ۱۷۳ س ۱۴)

باز، شهباز مرحمت ما بال کرم برگشوده می خواهد که آن مرز و بوم را نشیمن همای

نصفت و عدل سازد. (ص ۲۷۸ س ۱۲ و ۱۳)

... خورشید ظفر از افق نصرت رخ نموده، فرزین بند حیلت اعدا برهم شکسته ... (ص ۱۹۱)

(ص ۷ و ۸)

« ... و هر که چون تیر تیز سری و جان خراشی کند لایق قربان باشد. » (ص ۱۴۷)

« ... با لشکری چون ذرات بیابان بی شمار و چون ستارگان آسمان بسیار همه محمود

عاقبت اما بر آستان او ایازوار روی بدان دیار نهاد » (ص ۱۷۱)

ایهام سمعی یا تبادر

« ... طاق و رواقش در طاق نوشین روان کسری انداخته ... » (ص ۲۱۲)

ایهام تضاد

... و با وجود گفتارتر، نان خشک در میان نیاورد. (ص ۲۰۸ س ۲۰)

.... و داد مظلوم از ظالم ستده (ص ۱۶۷ س ۵)

« ... و از هلاک لشکر شام، صبح دولت او خواهید دمید. » (ص ۲۳۲)

استخدام

... لب اهل اسلام را چون گل شکفته گردانید. (ص ۲۸۳ س ۲۷)

... و زهره جبینان خورشید مثال چون مهر که در عقده کسوف افتد تیره حال و پریشان

روزگار شدند. (ص ۲۷۷ س ۱ و ۲)

« ... آری چون تیر، به علت استقامت حال، گران سری نمی باید کرد که عمر چون تیر

سبک پای گذران است و هر که چون تیر، تیز سری و جان خراشی کند لایق قربان است. » (ص

۱۴۷)

حسن تعلیل

« ... و الحق بر جوانی او گردون پیر را گریه آمد و بر سوگ او زهره، مزهر از دست

انداخته ... » (ص ۷۳)

درج و تضمین اشعار و امثله**تضمین مصراعهایی که ضرب المثل شده اند:**

نابرده رنج، گنج میسر نمی شود

(ص ۲۷ / ۸)

گر بکشد اگر زنده هلد او داند

(ص ۶۲ / ۹)

بد مکن که بدافتی چه مکن که خود افتی

(ص ۹۶ / ۲۲)

- سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم بردل
(ص ۱۰ / ۱۰۱)
- که بندگان به چنین روزها به کار آیند.
(ص ۱۹ / ۱۳۹)
- یک روز بخر آنچه فروشی همه سال
(ص ۶ / ۱۴۴)
- با تیر قضا دفع سپرها هیچ است.
(ص ۲۱ / ۱۴۷)
- پشت سپه گران، سواری دارد.
(ص ۲۳ / ۱۷۴)
- چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان
(ص ۱۱ / ۱۸۱)
- نه روی برون رفتن و نه رای اقامت
(ص ۱۱ / ۱۸۱)
- آری به اتفاق، جهان می توان گرفت.
(ص ۹ / ۲۲۴)
- همه کار جهان، ناموس و نام است.
(ص ۹ / ۲۳۱)
- گریز بهنگام پیروزی است.
(ص ۱۱ / ۲۳۴)
- از کوزه همان برون تراود که دروست.
(ص ۱۵ / ۲۵۹)
- آن کیست که بد کرد و نکوش آمد پیش.
(ص ۱۷ / ۲۵۹)

کرم کریم نماید قمر کند قمری.

(ص ۲۵۹ / ۲۱)

صبر کن ای دل که صبر، شیوه‌اهل صفاست.

(ص ۲۷۷ / ۱۱)

تضمین ابیاتی که ضرب‌المثل هستند.

الف- اشعار سنایی (دیوان)

ترا دنیا همی گوید که دل در من بیندی به

چرا این پند ننیوشی از این گویای ناگویا

چه ورزی مهر بد مهری کزو بی جان شد اسکندر

چه بازی عشق با یاری کزو بی ملک شد دارا

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۸-۱۵ / سنایی، بی تا: ۵۳)

سرالپ ارسلان دیدی زرفعت رفته برگردون

به مروآتا به خاک اندر سرالپ ارسلان بینی

(شامی، ۱۹۳۷: ۷-۲۶ / سنایی، بی تا: ۷۱۰)

یکی از چشم دل‌بنگرد در این زندان خاموشان

که تا یاقوت گویا را به تابوت از چه سان بینی

سر زلف عروسان را چو برگ نسترن یابی

رخ گلرنگ شاهان را به رنگ زعفران بینی

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۲-۹ / سنایی، بی تا: ۷۰۹)

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان

وزین آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۲۸ / سنایی، بی تا: ۶۷۸)

ب - حدیقه

در پیغمبری ز نند عادل

عدل کن زانکه در ولایت دل

(شامی، ۱۹۳۷: ۲۱۰ / سنایی، ۱۳۷۷: ۵۵)

- هیچ دل را به کنه اوره نیست
سست جولان زدرک ذاتش وهم
به خودش کس شناخت نتوانست
- عقل و جان از کمالش آگه نیست
تنگ میدان زکنه و صفش فهم
ذات او هم بدو توان دانست
- (شامی، ۱۹۳۷: ۱ / سنایی، ۱۳۷۷: ۶۱)
- هر کجا داغ بایدت فرمود
چون تو مرهم نهی ندارد سود
- (شامی، ۱۹۳۷: ۷ / سنایی، ۱۳۷۷: ۴۵۳)
- بی بلانازنین که وقت پچاپیچ
هیچکس مر ترانباشد هیچ
- (شامی، ۱۹۳۷: ۱۰۹ / سنایی، ۱۳۷۷: ۴۵۵)
- ای که بر چرخ ایمنی زینهار
تکیه بر آب کرده ای هش دار
- (شامی، ۱۹۳۷: ۱۷۸ / سنایی، ۱۳۷۷: ۴۳۷)
- الف - اشعار سعدی (گلستان)
دوستان را کجا کند محروم
آنکه با دشمن این نظر دارد.
- (شامی، ۱۹۳۷: ۲۹۳ / سعدی، ۱۳۷۳: ۴۹)
- ب - بوستان
سر پادشاهان گردن فراز
نه گردنکشان را بگیرد بفور
به درگاه او بر زمین نیاز
نه عذر آوران را براند بجور
- (شامی، ۱۹۳۷: ۵ / سعدی، ۱۳۶۳: ۳۳)
- خدایا تو این شاه درویش دوست
بسی بر سر خلق پاینده دار
برومند دارش درخت امید
سرش سبز و رویش به رحمت سپید
- (شامی، ۱۹۳۷: ۱۰ / سعدی، ۱۳۶۳: ۴۰)
- چو داری زشمشیر زن زر دریغ
دریغ آیدش دست بردن به تیغ
- (شامی، ۱۹۳۷: ۵۹ / سعدی، ۱۳۶۳: ۷۵)
- شنیدم که جمشید فرخ سرشت
به سر چشمه ای بر به سنگی نبشت

بر این چشمه چون ما بسی دم زدند

برفتند چون چشم بر هم زدند

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۱۸ / سعدی، ۱۳۶۳: ۵۲)

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است

(شامی، ۱۹۳۷: ۲۴۵ / سعدی، ۱۳۶۳: ۸۹)

ج - از غزل واره ها

این سرایی است که البته خلل خواهد کرد

خنک آن قوم که در بند سرایی دگرند.

(شامی، ۱۹۳۷: ۷۳ / سعدی، ۱۳۶۲: ۷۱۹)

دی بوستان خرم و صحرا و لاله زار

وز بانگ مرغ در چمن افتاده غلغلی

و امروز خارهای مگیلان کشیده تیغ

گویی که خود نرسد درین بوستان گلی

(شامی، ۱۹۳۷: ۸۶ / سعدی، ۱۳۶۲: ۸۰۵)

د - از قطعات

ناگهان بانگ در سرای افتاد

که فلان را محلّ وعده رسید.

(شامی، ۱۹۳۷: ۸۱ / سعدی، ۱۳۶۲: ۹۲۵)

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

دریغ سودنندارد چورفت کار از دست

(شامی، ۱۹۳۷: ۳۴ / سعدی، ۱۳۶۲: ۸۵۹)

ه - از مفردات

مکن وقت ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیزست والوقت سیف

(شامی، ۱۹۳۷: ۵۱ / سعدی، ۱۳۶۲: ۸۵۹)

اشعار خاقانی

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی

مرغ و ماهی تن به تن بر حال من بگریستی

(شامی، ۱۹۳۷: ۲۷۷ / خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۴۱)

هادی مهدی غلام، امّی صادق کلام

خسرو هشتم بهشت، شحنة چارم کتاب

تاج ستان ملوک، تاج ده انبیاء
 جمع رسل بر درش، مفلس طالب زکات
 کز در او یافت عقل، خط امان از عقاب
 و او شده تاج رسل تاجر صاحب نصاب
 (شامی، ۱۹۳۷: ۵ / خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۴)

عنصری

چنین کند سر شمشیر خسروان آثار
 چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
 (شامی، ۱۹۳۷: ۲۶۹ / عنصری، ۱۳۶۳: ۷۳)

انوری

آنکه اندر هر زبانش هر کسی نامی نهد
 این الهش خواند آن دیگر خدا آن تنگری
 (شامی، ۱۹۳۷: ۴ / انوری، ۱۳۷۶: ۱ ج: ۴۷۳)

حافظ

یک دو روزی که درین مرحله مهلت داری
 خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست.
 (شامی، ۱۹۳۷: ۱۳۶ / حافظ، ۱۳۶۹: غزل ۸۷)

نظامی

الف - شرفنامه

زمان تا زمان از سپهر بلند
 همه شب که مرطوف گردون کند
 به فتحی دگر باش فیروزمند
 چراغ ترا روغن افزون کند
 (شامی، ۱۹۳۷: ۱۹۵ / نظامی، ۱۳۷۸: ۵۲۷، ۶۵)

ب - خسرو و شیرین

بلی در طبع هر داننده ای هست
 از آن چرخ که گرداند زن پیر
 که با گردنده گرداننده ای هست
 قیاس چرخ گردنده همی گیر
 (شامی، ۱۹۳۷: ۴ / نظامی، ۱۳۷۸: ۷)

گرامی درّی از دریای شاهی
 چراغی روشن از نور الهی
 (شامی، ۱۹۳۷: ۱۷۱ / نظامی، ۱۳۷۸: ۴۰)

همه هستند سرگردان چو پرگار

پدید آرندۀ خود را طلبکار

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۸۸ / نظامی، ۱۳۷۸: ۶)

شاهنامه فردوسی

چو او دست بردی به تیروکمان

نرستی کس از تیر او بی گمان

(شامی، ۱۹۳۷: ۲۲ / فردوسی، بی تا، ج ۶: ۲۸۶)

دها ده برآمد زهر دوسپاه

جهان شد زگرد سواران سیاه

زکشته همه دشت آوردگاه

سرو دست و پا بود و تیغ و کلاه

(شامی، ۱۹۳۷: ۵۹ / فردوسی، بی تا، ج ۴: ۲۴۵)

زمین گشت جنبان چو ابر سیاه

تو گفتی همی بر نتابد سپاه

(شامی، ۱۹۳۷: ۸۲ / فردوسی، بی تا، ج ۵: ۲۹۳)

اگر برگشاید فلک راز خویش

نماید سرانجام و آغاز خویش

کنارش پر از نامداران بود

دلش پر زخون سواران بود

پر از مرد دانا بود دامنش

پر از گلرخان جیب پیراهنش

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۳۵ / فردوسی، بی تا، ج ۸: ۹۹، ۱۰۰)

همه مرده بودند و برگشته روز

بدوزنده گشتند و گیتی فروز

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۸۱ / فردوسی، بی تا، ج ۴: ۲۵۸)

اگر بار خار است خود کشته ای

وگر پرنیان است خود رشته ای

(شامی، ۱۹۳۷: ۲۵۸ / فردوسی، بی تا، ج ۱: ۱۲۹)

خیام نیشابوری

چون نیست ز هر چه هست جز باد به دست

چون هست زهرچه نیست نقصان و شکست

انگار که هر چه هست در عالم نیست

پندار که هر چه نیست در گیتی هست

(شامی، ۱۹۳۷: ۱۴۸ / خیام، ۱۳۷۳: ۵۷)

تأثیر پذیری از کتاب کلیله و دمنه

کتاب ارزشمند کلیله و دمنه که به اعتقاد بسیاری از بزرگان، سرآغاز نثر فنی است در ظفرنامه شامی تأثیر فراوان داشته، چنانکه به شیوه کلیله و دمنه، در باب دوری از جنگ و سفارش به صلح و آشتی می نویسد:

« باز زمره عقلا گفتند در جنگ و خصومت کسی سعی کند که بازیچه های چرخ لعبت باز ندیده باشد و هر کار که به رفق و مجامله به انجام توان رسانید به جنگ و خصومت گراییدن از راه عقل، دور باشد و به گمانی باطل، نفس و مال و فرزندان را به تلف دادن از خرد، دور است و صلح کردن به سلامت نزدیکتر ... » (ص ۲۲۵)

در کتاب کلیله و دمنه باب « بوف و زاغ » آمده:

« و خردمندتر خلق آن است که از جنگ پرهیزد چون از آن مستغنی گردد و ضرورت نباشد، که در جنگ نفقه و مؤونت از نفس و جان باشد، در دیگر کارها از مال و متاع. » (ص ۱۹۶)

به سبک کلیله و مرزبان نامه، در دوری گردیدن از پادشاهان گوید:

« ... و هر که صحبت ملوک، اختیار کند و شرایط آداب ملازمت ایشان به تقدیم نرساند در هلاک خویش سعی نموده باشد و هر که در حضرت ملوک، ادب را، شعار حال خود سازد و زبان را از فضول و چشم را از خیانت و دل را از نفاق، محافظت نماید به مدارج عزّ دنیوی و معارج خیرات اخروی و اصل گردد و حکما گفته اند:

جاورِ مَلِکاً أَوْ بَحراً یعنی خواه با ملوک، صحبت دار و خواه در دریا نشین، اگر چه خطر دریا بسیار است اما منافع آن هم بی شمار است. » (ص ۹۵)

در کلیله و دمنه آمده:

۱- و حکما گویند بر سه کار اقدام ننماید مگر نادان: صحبت سلطان و، چشیدن زهر به

گمان و، سرّ گفتن با زنان. (منشی، ۷۰۶۶: ۱۳۶۱)

۲- کیست که با قضای آسمانی مقاومت یارد پیوست ؟ ... و صحبت سلطان اختیار کند و

به سلامت جهد؟ (منشی، ۱۳۶۱: ۱۰۰)

در کتاب مرزبان نامه آمده:

« و سرّ حدیث پیغامبر علیه الصلّوه و التّحیه: جاوِر مَلَكاً أَوْ بَحْرًا ، اینجا روشن می‌شود که طبع دریاوش پادشاه تا از غوایل آسوده تر است، سفینهٔ صحبت ایشان به سلامت با کناری توان بردن و سود ده، چهل طمع توان داشت. و چون شوریده گشت و مضطرب شد، اگر پای مجاور در آن حال از کمال تمکین بر شرف‌افلاک است، او را بر شرف هلاک باید دانست. » (ص ۵۲۳)

از دیگر آثار نثر فنی همچون نفثه المصدر، تاریخ جهانگشای جوینی... نیز تأثیر پذیرفته، که به علت اطاله کلام از ذکر آنها خودداری شد.

نتیجه

در مورد ظفرنامه نظام الدین شامی، حکم کلی نمی‌توان صادر کرد و سبک‌نگارش آن را دقیقاً و تماماً نثر ساده و مرسل شمرد. هر چند که بیشتر در هنگام روایت وقایع و حوادث به سبک مرسل گرایش دارد ولی هر جا که مجال می‌یابد علاقهٔ خویش را به نثر فنی آشکار می‌کند: از یک طرف توصیفات خیال‌انگیز، به کار بردن فنون بیانی و بدیعی، تضمین آیات و روایات، استشهاد به اشعار و امثله شاعران پیشین و ... از طرف دیگر بسیاری واژه‌های عربی، ترکی و مغولی نیز بر دشواری سبک نثر این کتاب می‌افزاید. بهتر آن است که این‌گونه آثار را در ردیف نثرهای بینابین (حدوسط نثر مرسل و فنی) نامید.

منابع

- ۱- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۶) دیوان. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲- بهار، محمد تقی (۱۳۶۹) سبک‌شناسی. تهران: امیر کبیر.
- ۳- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۶۹) دیوان. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. مقدمه و ... رحیم ذوالنور. تهران: زوآر.
- ۴- خاقانی، افضل الدین (۱۳۷۳) دیوان. مقابله و تصحیح و مقدمه ضیاء الدین سجادی. تهران: زوآر.
- ۵- خطیبی، حسین (۱۳۶۶) فن نثر در ادب پارسی. تهران: زوآر.
- ۶- خیام (۱۳۷۳) رباعیات. تصحیح و تحشیه محمد علی فروغی و قاسم غنی. به اهتمام ع-جربزه دار. تهران: زوآر.

- ۷- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰) انواع نثر فارسی. تهران: سمت.
- ۸- سعدی (۱۳۶۳) بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۹- — (۱۳۶۲) کلیات. به اهتمام محمد علی فروغی. تهران: امیر کبیر.
- ۱۰- — (۱۳۷۳) گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۱۱- سنایی غزنوی، ابوالمجد (۱۳۷۷) حدیقه ... تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۲- — (بی تا) دیوان. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- ۱۳- شامی، نظام الدین (۱۹۷۳) ظفرنامه. به سعی و اهتمام فلکس تاور. پراگ: مؤسسه شرقیه.
- ۱۴- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲) سبک شناسی نثر. تهران: میترا.
- ۱۵- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۴) تاریخ ادبیات در ایران. جلد چهارم. تهران: فردوس.
- ۱۶- عنصری بلخی (۱۳۶۳) دیوان. تصحیح و مقدمه سید محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه سنایی.
- ۱۷- فردوسی (بی تا) شاهنامه. جلد های متعدد. مسکو.
- ۱۸- منشی، نصرالله (۱۳۶۱) ترجمه کللیله و دمنه. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. تهران: امیر کبیر.
- ۱۹- نظامی گنجه ای (۱۳۷۸) خسرو و شیرین. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- ۲۰- — (۱۳۷۸) شرفنامه. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- ۲۱- وراوینی، سعد الدین (۱۳۷۶) مرزبان نامه. مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: اساطیر.